

ذبیحه اُخْرَس

یکی از اموری که در آن تکلم و لفظ شرط است و صرف قصد معنا کفایت نمی‌کند تسمیه در هنگام تذکیه و ذبح حیوان است. در تذکیه حیوان آوردن نام خدا بر زبان شرط است و بدون آن حیوان مذکی نخواهد بود و ظاهراً عربی بودن لازم نیست چرا که دلیل آن آیه قرآن است «فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» (الانعام ۱۱۸) و «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ» (الانعام ۱۲۱) و نام خدا در هر زبانی که باشد نام خداست و کافی است و طبق فتوای علماء حتی در عربی هم لفظ خاصی شرط نیست و می‌تواند بگوید «اللَّهُ» یا بگوید «بسم الله» یا حتی برخی معتقدند با گفتند «الحمد لله» و «سبحان الله» و ... هم کافی است.

پس در ذبح، بردن نام خدا بر زبان شرط است و البته لازم نیست عربی باشد.

در ابتدای مساله و در ضمن بحث نماز اُخْرَس گفتیم اگر اُخْرَس متمکن از لب خوانی باشد بر او لازم است لب خوانی یاد بگیرد و همان مقدار برای او کافی است. در مساله ذبح هم اگر اُخْرَس بتواند نام خدا را با لب خوانی اداء کند ذبح او علی القاعده صحیح است هر چند غلط هم تلفظ کند. اما در فرضی که اُخْرَس نتواند اسم خدا را حتی به نحو لب خوانی و تلفظ ناصحیح، اداء کند آیا می‌تواند به جای بردن نام خدا، اشاره کند؟

علماء اختلاف نظر دارند و به مشهور نسبت داده شده است که ذبح اُخْرَس صحیح است و تسمیه از شخص اُخْرَس ساقط است یعنی حتی اشاره هم لازم نیست بلکه مجرد اعتقاد به لزوم تسمیه در صورت تمکن برای حلیت ذبیحه او کافی است.

و لو ذبح المسلم الأخرس حل أكله و إن لم يذكر اسمه إذا كان معتقداً لوجوب ذلك. (الخلافاً، جلد ۶، صفحه ۲۴)

«و الأخرس تؤكل ذبيحته و إن لم يسم لأنه من أهل التسمية.» (المبسوط، جلد ۱، صفحه ۳۹۰)

ابن ادریس هم گفته: «و لا بأس بذباجة الأخرس إذا كان محققاً» (السرائر، جلد ۳، صفحه ۱۰۷)

اما معروف بین متأخرین این است که وظیفه اُخْرَس در هنگام تذکیه همان وظیفه او در نماز است یعنی اُخْرَس برای ذبح لازم است با انگشت اشاره کند و زبانش را حرکت بدهد.

مرحوم علامه در قواعد فرموده است: «و كذا تحل ذبيحة المرأة و الخنثى و الخصى و الأخرس ... و الأخرس يحرك لسانه.» (قواعد الاحكام، جلد ۳، صفحه ۳۱۸)

در منتهی هم فرموده است: «و الأخرس يجوز ذباحته و إن لم ينطق؛ لأنّ النطق ليس شرطاً، نعم، يجب تحريك لسانه بالتسمية؛ لأنّها شرط عندنا.» (منتهی المطلب، جلد ۱۱، صفحه ۲۹۹)

و يؤكل ذبيحة الصبيّ ولد المسلم المميّز إذا أحسن، و المرأة المسلمة، و الخصي، و الخنثى، و الجنب، و الحائض، و الأعمى، و الأخرس إن أشار بالتسمية (تحرير الاحكام، جلد ۴، صفحه ۶۲۳)

بشرايط الذبح، و يجوز ذباجة الأخرس و إن لم ينطق، نعم يجب تحريك لسانه بالتسمية. (تذكرة الفقهاء، جلد ۸، صفحه ۳۱۷)

مرحوم شهيد ثاني فرموده است:

«الأول: الأخرس إن كان له إشارة مفهومة حلّت ذبيحته، وإلا فهو كغير القاصد.» (مسالك الافهام، جلد ۱۱، صفحه ۴۶۷)

مرحوم علامه گفتند صرف اينکه اخرس قصد نام خدا را داشته باشد و اشاره کند كافي است اما شهيد ثاني معتقد است بايد اشاره مفهमे باشد و هر اشاره‌ای كافي نيست.

مرحوم شهيد هم عبارتی دارد:

«و تحلّ ذبيحة المميّز و المرأة و الخصي و الخنثى و الجنب و الحائض و الأغلف و الأخرس و الأعمى إذا سدّد؛ لما روي عنهما عليه السّلام» (الدروس، جلد ۲، صفحه ۴۱۱)

مقصود ايشان برای ما روشن نيست كه آيا در اخرس اصلا هيچ چیزی شرط نيست (مثل نظر شيخ و ابن ادریس) يا اينكه مقصودشان اين است كه نطق شرط نيست اما نه اينكه على الاطلاق صحيح است بلكه بايد اشاره کند.

تا اینجا سه نظر بیان شد. قول چهارم از محقق نراقی است ايشان فرموده است اگر ذکر قلبی برای اخرس كافي باشد بايد برای غير اخرس هم كافي باشد. در حقيقت منظور ايشان اين است كه اگر دليل كفايت ذكر قلبی اطلاق آيات باشد اين اطلاق شامل غير اخرس هم هست در حالی كه کسی به آن معتقد نيست. و اگر تلفظ شرط در تذکيه باشد، اخرس متمکن از تلفظ نيست و مقتضای قاعده اين است كه تذکيه اخرس نبايد صحيح باشد چرا كه اطلاق ادله جزئيت و شرطيت اقتضای جزئيت و شرطيت را حتی در حال عجز و عدم تمکن دارد و بر همین اساس هم قاعده میسور را خلاف قاعده می‌دانند. البته نتیجه اطلاق جزئيت و شرطيت حتی در حال عجز و عدم تمکن در احكام تکلیفی (مثل واجبات) سقوط تکلیف است و در احكام وضعی بطلان عمل و عدم ترتب آن حکم وضعی است و تذکيه هم از احكام وضعی است. صحت تذکيه مشروط به اموری است كه از جمله آنها اين است كه ذابح بايد نام خدا را ببرد و اين شرطيت اطلاق دارد و لذا حتی در حال اضطرار و عجز هم شرط است و اگر نباشد حکم تذکيه مترتب نيست. «صرّح في المسالك بأنّه يكتفي من الأخرس بالإشارة المفهومة للتسمية و قصدها إن كان قادرا عليها، و إن لم يقدر على الإشارة فهو كغير القاصد لا تحلّ ذبيحته.

أقول: إن عمّم ذكر اسم الله بحيث يشمل التذکر القلبي لكان ما ذكره حسنا، و لكن لازمه الاكتفاء به في الناطق أيضا و لم يقل به أحد.

و إن خصّ باللفظي- كما هو المستفاد من الأخبار، بل هو حقيقة التسمية المأمور بها في الأخبار، بل في بعضها: «و يقول: بسم الله على أوله و آخره» و في بعضها: «سمعتة يقول»- فلا وجه للاكتفاء بإشارة الأخرس، و قيامها مقام اللفظ في بعض المواضع بدليل لا يثبت الكنية، فالأقوى عدم حلية ذبيحته، إلا أن يثبت عليه إجماع، و لم يثبت بعد.» (مستند الشيعة، جلد ١٥، صفحہ ٤١٧) از نظر ایشان تلفظ به اسم خدا شرط است و در صورت عدم تمکن از آن، حکم مترتب نخواهد بود لذا اقوی عدم حلیت ذبیحه اخرس است. و ایشان الغای خصوصیت از روایت سکونی را هم نپذیرفته است و اجماع تعبدی هم در مساله وجود ندارد.

البته یک روایت در دعائم ذکر شده است:

«وَعَنْ جَعْفَرِ ع أَنَّهُ رَخَّصَ فِي ذَبِيحَةِ الْأَخْرَسِ إِذَا عَقَلَ التَّسْمِيَةَ وَأَشَارَ بِهَا» (دعائم الاسلام، جلد ٢، صفحہ ١٧٨)

روایت از نظر سندی معتبر نیست هر چند دعائم کتابی است که نویسنده اش فقیه بوده است. در هر حال ظاهرا مدرک کسانی که ذبیحه اخرس را با اشاره به اسم خدا حلال دانسته اند الغای خصوصیت از روایت سکونی است و اگر این الغای خصوصیت را نپذیریم (که به نظر ما هم مشکل است) این نظر دلیلی ندارد.

تذکر این نکته لازم است که اگر دلیل لزوم تسمیه فقط تعبیر «ذکر اسم الله علیه» باشد ممکن است گفته شود با حاضر کردن نام خدا هم صادق است ولی محقق نراقی گفتند لازمه این حرف این است که اگر ناطق هم نام خدا را در دلش حاضر کند کافی باشد در حالی که هیچ فقیهی به این مطلب ملتزم نیست. اما در روایات تعابیری آمده است که اصلا چنین احتمالی در مورد آنها وجود ندارد چون تعابیری مثل «يقول» یا «تسمية» آمده است و این تعابیر فقط بر ذکر زبانی صادق است. البته این روایات از نظر سندی معتبر هستند اما برخی از آنها مورد فتوای علماء نیستند مثل:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ ذَبِيحَةِ ذَبَحْتُ لِعَيْرِ الْقِبْلَةِ فَقَالَ كُلُّ وَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ مَا لَمْ يَتَعَمَّدَهُ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ ذَبَحَ وَ لَمْ يُسَمِّ فَقَالَ إِنْ كَانَ نَاسِيًا فَلَيْسَ حِينَ يَذْكُرُ وَ يَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ عَلَى أَوْلِهِ وَ عَلَى آخِرِهِ. (الكافي، جلد ٦، صفحہ ٢٣٣) به نظر ما حرف مرحوم نراقی حرف قوی است و علی القاعده ذبح اخرس کافی نیست مگر اینکه کسی بتواند از روایت سکونی الغای خصوصیت کند که از نظر ما این الغای خصوصیت در نهایت اشکال است.